

Islamic Knowledge and Insight

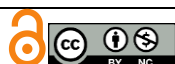
Principles Governing the Political Conduct of the Commander of the Faithful, Ali (AS)

1. Zahra Montazeri*: Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Payam Noor University, Tehran, Iran. (Email: z.montazeri@pnu.ac.ir)
2. Servat Soleymanzadeh Afshar: Assistant Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Payame Noor University, Tehran, Iran
3. Zari Firouzkah: Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Payam Noor University, Tehran, Iran

Abstract

In every government, there are individuals or groups who oppose its policies, commonly referred to as opponents or, in contemporary terms, the opposition. In the early Islamic governments established after the Prophet (PBUH), certain prominent figures were recognized as opponents of the ruling authority, among whom the most significant was the Commander of the Faithful, Ali (AS). Throughout both his time away from power and his period of governance, he adopted particular approaches in dealing with his adversaries, each of which is subject to analysis and reflection. In these instances, his strict adherence to ethics and Islamic law is evident. Although Imam Ali (AS) had received the legitimacy of his imamate and governance from God through the words of the Prophet (PBUH), he never employed means to attain power or weaken his opponents that, despite appearing necessary, were not endorsed by Islamic ethics and the tradition of the Messenger of God (PBUH). Instead, in both periods of his life, his supreme objective was the preservation of human values, the establishment of justice, and the enlightenment of the people. This is because one of the essential tools for establishing governance—perhaps the most important—is the acceptance of the ruler by the people of the time, an element that Imam Ali (AS) lacked during that era.

Keywords: *Opposition, Caliphate, Justice, Ethics, Opponent*



How to cite: Montazeri, Z., Soleymanzadeh Afshar, S., & Firouzkah, Z. (2024). Principles Governing the Political Conduct of the Commander of the Faithful, Ali (AS). *Islamic Knowledge and Insight*, 2(4), 68-80.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 05 January 2025

Revise Date: 18 January 2025

Accept Date: 02 February 2025

Publish Date: 10 March 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

اصول حاکم بر سیره سیاسی امیر مؤمنان علی (ع)

۱. زهرا منتظری*: استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (پست الکترونیک: z.montazeri@pnu.ac.ir)
۲. ثروت سلیمان زاده افشار: استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
۳. زری فیروزکاه: عضو علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

چکیده

معمولاً در هر حکومتی افراد یا گروه‌هایی به عنوان مخالف با سیاست‌های آن دولت وجود دارند که از آنان با عنوان معارض یا به قول امروزی اوپوزیسیون یاد می‌شود. در حکومت‌های صدر اسلام که پس از پیامبر (ص) تشکیل شد نیز عده‌ای از سرشناسان به عنوان معارضین حکومت در آن زمان شناخته می‌شوند که مهمترین آن‌ها امیر مؤمنان علی (ع) است. آن حضرت چه در ایام دور بودن از قدرت و چه در روزگار زمامداری رفتارهای خاصی با مخالفان خود داشته که هر یک قابل تحلیل و تأمل است به طوری که رعایت دقیق اخلاق و شریعت در این مواضع مشهود می‌باشد. امام علی (ع) با اینکه مشروعیت امامت و حکومت را به لسان پیامبر (ص) از طرف خداوند داشت، هرگز برای رسیدن به قدرت یا تضعیف مخالفان خود از ابزارهایی که در ظاهر لازم است ولی اخلاق و سنت رسول الله (ص) بر آن‌ها صحه نمی‌گذارد استفاده نکرده بلکه در هر دو دوران هدف والای وی حفظ ارزش‌های انسانی، برقراری عدالت و آگاهی بخشیدن به مردم بوده است. زیرا یکی از ابزارهای برقراری حکومت و شاید مهمترین آن مقبولیت از طرف مردم زمان خود است، که امیر المومنان در آن زمان از آن بی بهره بوده است.

کلیدواژه‌گان: *اوپوزیسیون، خلافت، عدالت، اخلاق، معارض.*

شیوه استناددهی: منتظری، زهرا، سلیمان زاده افشار، ثروت، و فیروزکاه، زری. (۱۴۰۳). اصول حاکم بر سیره سیاسی امیر مؤمنان علی (ع). *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۲(۴)، ۶۸-۸۰.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۵ دی ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۹ دی ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۲۰ اسفند ۱۴۰۳

مقدمه

یکی از مراحل حساس صدر اسلام دوران پس از رحلت رسول الله (ص) و آغاز حکومت خلفای راشدین است که طی آن جامعه نوپای اسلامی روش‌های مختلف حکومتی را تجربه می‌کند. در این بین روش‌های سیاسی و اجتماعی مهمترین یار پیامبر اکرم (ص) امیر المؤمنین علی (ع) شایان دقت است. چرا که حضرت در این دوران نقشی دو گانه را ایفا کرده است: از طرفی از جانشینی پیامبر اکرم (ص) به دلایل خاص سیاسی که در جای خود قابل بررسی است محروم مانده و باید در سایه زمامداری که داعیه خلافت دارند، زیست کند و از طرف دیگر از سال ۳۵ هجری به عنوان زمامدار جامعه اسلامی انتخاب می‌گردد. روزگاری که از نظر کمیت چندان طولانی نیست ولی به علت شرایط خاص سیاسی آن روزگاران مشحون از حوادث و قضایای گوناگون است که هر کدام تحلیل ویژه خودش را می‌طلبد. بدین ترتیب امام (ع) زندگی سیاسی خود پس از رحلت رسول خدا (ص) را دو بخش معارض و حاکم سر می‌کند. در مرحله‌ای به عنوان مخالف زمامداری خلفای سه گانه که قائل به محروم ساختن وی از حق خلافت اند و در مرحله دیگر به عنوان حاکم و دولتمرد جامعه ایفای نقش می‌نماید. در مرحله معارضه با حکومت، رفتارهای سیاسی وی قابل تحلیل و دقت فراوان است که می‌توان مواضع وی را در قالب یک معارض ارزیابی کرد و آن‌ها را برای پیروانش مبنا و ملاک قرار داد. در مرحله‌ای که آن را دوران حکومت می‌نامیم وی به عنوان حکمران و خلیفه رسول الله (ص) بر موضع قدرت و ریاست نشسته و زمامداری می‌کند نکته قابل تأمل اینکه خلفای سه گانه قبل از وی در دورانی امن و همراه با آرامش سیاسی و اجتماعی جامعه زمامداری کردند در حالی که شروع خلافت امام (ع) با حادثه مهم قتل عثمان بن عفان خلیفه سوم قرین است و جامعه اسلامی خصوصاً پایتخت آن مدینه با التهابی شدید که ناشی از نارضایتی مردم از روش حکومتی عثمان و عدم شایسته سالاری کارگزاران وی است دست و پنجه نرم می‌کند و همه این مسائل باعث می‌شود که حضرت (ع) در شیوه زمامداری و روش‌های

اداری و قضایی پیشین تجدید نظر کلی کند و طرحی جدید در اندازد که اکثراً به علت عادت سرشناسان جامعه به شیوه زمامداری گذشتگان، مورد مخالفت قرار گرفته و همین امر منجر به درگیری‌ها و مقاومت‌های شدید با حکومت وی، و کارگزاران جدید او می‌گردد و جنگ‌ها و شورش‌های متعددی بر پا می‌شود؛ و بدین ترتیب افراد و گروه‌هایی در جامعه به وجود آمدند که با مشی و شیوه زمامداری حضرت (ع) مخالف بوده و بعضاً با اعلام مخالفت نظری و گاه نیز به طور مسلحانه، این معارضه خود را علنی کردند. در این مرحله است که حضرت (ع) شیوه‌های گوناگونی را در مقابله با مخالفان خود در پیش می‌گیرد.

بدین ترتیب تبیین رفتارهای امام (ع) در این دو عرصه از مواردی است که می‌توان آن را در قالب رفتارهای معارض و حاکم بررسی کرد. لذا در مقاله پیش رو به تحلیل مواضع سیاسی امام (ع) خصوصاً در برابر مخالفان خود قبل از زمامداری و پس از حکمرانی می‌پردازیم.

۱- تعریف مفاهیم کلی

۱-۱ معنی لغوی معارضه

معارضه لغتی عربی و متخذ از لغت عرض است (Farahidi, 1980)؛ لذا این لغت که از واژه عرض گرفته شده است به معنی مقابله می‌باشد (ابن فارس، ۱۴۰۳، ۳ / ۲۷۲) بدین ترتیب به کسی که راه را بر دیگری می‌گیرد و یا اینکه راهش را از دیگری جدا می‌کند، معارض می‌گویند (Farahidi, 1980).

از همه نقل و قول‌های لغویون عرب می‌توان نتیجه گرفت که معارضه به معنی ممانعت و نیز راهی بر خلاف روش طرف مقابل پیش گرفتن می‌باشد (Al-Manawi, 2001; Ibn Faris, 1978). فرهنگ نویسان فارسی نیز تعاریفی مشابه تعاریف عربی ارائه نموده اند و معارض را به معنی مخالف، خصم، حریف، مدعی و مقابل آورده اند (Dehkhoda, 1942; Fayyumi, 1991).

۱-۲ معنی اصطلاحی معارض

در اصطلاح شناسی سیاسی امروز درباره کسانی که به هر نحوی از انحاء با حکومت یا دولتی مخالفت دارند، تعبیر اپوزیسیون opposition یا معارض به کار می‌رود. در فرهنگ سیاسی عرب به اشخاص، گروه‌ها و احزابی که به طور کلی یا جزئی با سیاست‌های حکومت مخالف اند، معارض می‌گویند (Al-Kiyali, 1990) به نظر می‌رسد تعبیر معارض به شرح فوق از فرهنگ سیاسی غرب وام گرفته شده باشد، چرا که واژه opposit متخذ از مصدر opposition است و به معنی مقاومت و معارضه و رو به رو شدن می‌باشد و واژه opposite که به معنی ضد است از همین ریشه گرفته شده است (Aryanpur Kashani, 1936; Tawfiq, 1989). لذا در ادبیات سیاسی متفکران جدید معارض ترجمه شده است. ولی بر خلاف معنی لغوی این واژه به شرحی که بیان شد مفهوم سیاسی آن از دیر باز در فرهنگ سیاسی مسلمانان وجود داشته، چرا که در فقه سیاسی یکی از راه‌های مخالفت با افراد و گروه‌هایی که بر خلاف شیوه اسلامی عمل می‌کنند اقدام به امر به معروف و نهی از منکر است (Makarim Shirazi, 1954) که از مراحل ساده و ابتدایی مثل انکار قلبی، بیان شفاهی و نقد و تحلیل و انتقاد در مجامع و رسانه‌های گروهی آغاز شده و گاه به مراحل عملی و مقاومت مسلحانه و انقلاب هم می‌انجامد (Abu 'Ajwah, 1999). از آنجایی که تحلیل مورد نظر به جنبه‌های عملی اقدامات امام علی (ع) می‌پردازد، هم صبغه کاربردی دارد و هم مطالبی جدید در آن قرار گرفته است. چهار چوب تحقیق به صورت تحلیلی است و سعی شده حوادث تاریخی و سیاسی با دیدگاه نقد و انتقاد مورد دقت قرار گیرد. روش پژوهش بر مبنای کتابخانه‌ای می‌باشد.

۲- موضع امام علی (ع) در قبال خلفای سه گانه

با بررسی سیره و روش زندگی اجتماعی و سیاسی امیر المومنین علی (ع) در می‌یابیم مقوله امر به معروف و نهی از منکر یکی از امور مهم رفتاری وی را تشکیل می‌دهد و تصور حضرت آن است که اگر هر مسلمانی موارد خلاف قانون را تذکر دهد آن تخلفات به شدت

کاهش می‌یابد. وی حتی هنگامی که در بستر بیماری ناشی از حمله مرگبار ابن ملجم مرادی افتاده بود به فرزندان و اطرافیانش چنین سفارش می‌کند:

هرگز امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که در این صورت بدها بر شما حکمرانی خواهند کرد و دعاهايتان نیز مستجاب نخواهد شد (Baydun, 1996).

از این سخن پر بها بر می‌آید که قصد حضرت امر به معروف و نهی از منکر محدود در امور شخصی نیست بلکه به سطح وسیع تری که تمام حاکمیت را در بر می‌گیرد نظر دارد.

این مقوله در نظر امام (ع) به اندازه‌ای مهم است که آن را جزو شعبه‌های چهارگانه جهاد می‌شمرد به این صورت که می‌فرماید: جهاد چهار شعبه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، راستگویی و مخالفت با بدکاران و چنانچه امر به معروف صورت گیرد انسانهای با ایمان مجال ظهور می‌یابند و با نهی از منکر هم بی اعتقادان بی ارزش می‌شوند... (Ayashi, 1951).

حتی از این مرحله نیز پا فراتر گذاشته یکی از عوامل مهم فروپاشی اجتماعی را رها سازی این دو واجب مهم می‌شمارد:

« پروردگار، ملت‌های گذشته را به خاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر از بین برد (Suyuti, 1980) و چون ترک این دو وظیفه خسارت‌های سنگینی بر جامعه و دولت وارد می‌کند به حدی که گاه جبران ناپذیر می‌شود تحمل خسارات مادی و حتی کشته شدن در راه آن را لازم می‌شمارد (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004; Modir Shanachi, 1996).

بدین ترتیب از نظر امام علی (ع) در وهله اول، معارضه به قصد امر به معروف و نهی از منکر نه تنها امری ناپسند نیست بلکه آن را راهکاری واجب و احیاء کننده جامعه می‌داند لذا در طول حیات اجتماعی و سیاسی خویش هرگز با این گونه مخالفان برخوردی نداشته بلکه مشوق آنها نیز بوده است. امام (ع) قبل از زمامداری خویش نیز بر این سنت حسنه پای داری کرده و این گونه نیست که آراء و روشهای وی خاص دوران حاکمیت او باشد.

۲-۱ دوران خلیفه اول

پس از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) و تصدی زمامداری دولت اسلامی توسط ابوبکر که در سقیفه بنی ساعده به انجام رسید (Dhamiri, 1984; Tabari, 2008). این انتخاب ناگهانی را در انعقاد و پذیرش خلیفه شاید بتوان بزرگترین دستاورد نظری ماجرای سقیفه دانست. زیرا بنا بر نظرنویسندگان اهل سنت، خلیفه دوم به صراحت در این مورد می‌گوید: «همانا بیعت و انتخاب ابوبکر امر حساب نشده بود و تمام شد؛ ولیکن خداوند مردم را از شر آن مصون نگه داشت». (بخاری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۸۰) و نتیجه کلام عمر این است که مسلمین دیگر حق ندارند، این چنین خلیفه انتخاب کنند. با این اعتراف خلیفه دوم شاید بتوان این مسئله را یکی از معارضات مهم و قابل ملاحظه در جهان اسلام دانست. زیرا انتخاب از طریق «اهل و عقد» سبقت گرفتن بر خداوند جل و جلاله و پیامبر (ص) خواهد بود که این مسئله در قرآن نهی شده است (حجرات، آیه ۱).

چون امام (ع) با این تصدی موافقت نداشت، با اتکا بر دو اصل یاد شده معارضه خویش را در قبال حکومت شروع کرد و در این امر همسرش حضرت فاطمه (س) نیز در سخنرانی بلیغ با او همراهی نمود (Fadlallah, 1999).

امام (ع) در خطبه معروف به شقشقیه صراحتاً از اینکه حق وی بر حکومت پایمال شده گله می‌کند و میراث امامت را تاراج شده می‌خواند که شارحان سنی مذهب نهج البلاغه این میراث را خلافت و جانشینی رسول الله (ص) معنی کرده‌اند (Ibn Abi al-Hadid, Mu'tazili, 2004).

به طوری که همه مورخین شیعه و سنی نگاشته‌اند امام و همسرش در برابر این اعمال سیاسی که مورد قبولشان نبود به خانه‌های انصار مدینه رفته و از آنان برای رفع این کاستی و تخلف از سنت رسول الله (ص) کمک می‌خواهند (Dhamiri, 1984) ولی در عین حال دست به اقدامات عملی نزده و جهت حفظ اتحاد مسلمانان تنها به بیان مخالفت‌های شفاهی می‌پردازند.

بدین ترتیب پس از مرگ حضرت محمد صلوات الله علیه در سال ۱۱ هجری قمری، ابوبکر به عنوان اولین خلیفه راشدین جانشین رهبری جامعه مسلمانان شد. در دوران خلافت ابوبکر حضرت علی علیه السلام -البته به پیشنهاد ویه در خواست شخص خلیفه اول- در موضوعاتی مانند مشاوره سیاسی، اقتصادی، و نظامی همکاری‌های علمی و قضایی به ابوبکر میداده است. در طول خلافت خود، او بر تعدادی از قیام‌ها، که مجموعاً به عنوان جنگ‌های ردا شناخته می‌شود، غلبه کرد، در نتیجه او توانست حکومت دولت مسلمان را بر سراسر شبه جزیره عربستان تحکیم و گسترش دهد. او همچنین فرماندهی تهاجمات اولیه به امپراتوری‌های همسایه ساسانی و بیزانس را برعهده داشت که در سال‌های پس از مرگ او سرانجام به فتوحات مسلمانان در ایران و شام منجر شد. سرانجام ابوبکر پس از ۲ سال و ۲ ماه و ۱۴ روز خلافت بر اثر بیماری در گذشت و تنها خلیفه راشدین است که به مرگ طبیعی در گذشت.

۲-۲ دوران خلیفه دوم

پس از درگذشت ابوبکر (سال سیزدهم هجری) زمامداری دولت اسلامی به عمر بن خطاب رسید. امام (ع) که این انتقال قدرت را نیز مشروع نمی‌شمرد و همچنان خود را محق خلافت می‌داند به اعلام مخالفت شفاهی خود ادامه می‌دهد (Ibn Abi al-Hadid, Mu'tazili, 2004; Sharif, 1975) ولی مواضع امام (ع) در دوران خلیفه دوم و معارضه با وی همانند عهد ابوبکر نیست و به حالت سکوت نسبی تبدیل شده است. دلایل این کار را می‌توان این گونه شرح داد:

الف. دولت اسلامی در حال جنگ و جهاد و کشور گشایی است و همه توان نظامی حکومت در خارج از مرزها متمرکز است لذا هر گونه بحث و انتقادی ممکن است باعث تشتت در بین مردم و نتیجتاً تقویت دولت‌های خارجی و نهایتاً از بین رفتن دولت مرکزی گردد (Tabari, 2008).

ب. دستور خلیفه دوم بر واگذاری امر فدک به حضرت زهرا (س) که در زمان ابوبکر به نفع دولت مصادره شده بود (قرشی، ۲۰۱۱، ۱۷۲)

ج. تغییر وضعیت اجتماعی مسلمانان خصوصاً در مدینه که بیشتر به دنبال ثروت اندوزی و رفاه رفته بودند و احساس امام (ع) بر این که طرفداران چندانی ندارد.

۳-۲ دوران خلیفه سوم

دوران حکومت عثمان بن عفان از ادوار مهم حکومت خلفاست زیرا سوء مدیریت و بعضاً انتصاب افراد ناصالح در مناصب مدیریتی موجب نارضایتی‌های زیاد مردم شده بود که نهایتاً به شورش علیه خلیفه و قتل وی منجر گردید. در این دوران نه تنها مولا علی (ع) بلکه بسیاری از یاران مهم رسول الله مثل ابوذر غفاری، عبدالله بن مسعود، سلمان فارسی و عمار یاسر نیز در برابر رفتارهای حکومتی موضع معارض گرفته و از خلیفه درخواست بازگشت به سنت پیامبر اکرم (ص) را نمودند (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004; Tabari, 2008).

چرا که در این دوران بسیاری از حدود الهی معطل ماند مثل عفو عبیدالله بن عمر جهت قتل هرمزان و ابی لوء لوء (Al-Ya'qubi, 2010) همچنین خلیفه سوم بر خلاف سنت رسول الله (ص) دستورات متعددی می‌دهد (Al-Ya'qubi, 2010; Husayn, 1978).

۴-۲ مبانی معارضه امام (ع) با حکام

امام (ع) در عین حالی که از نظر فکری و سیاسی خلافت رسول الله (ص) را طبق نص صریح حدیث غدیر و سایر نصوص دیگر حق خود می‌داند و تصدی افراد دیگر بر این جایگاه رفیع را روا نمی‌شمرد ولی در عین حال در مخالفت و معارضه خویش با حکومت به اصولی اصیل پایبند است:

۴-۲-۱ بالا بردن دانش سیاسی و اجتماعی

معارضه به معنی مخالفت به هر شیوه نیست لذا افترا، تهمت و سوء رفتار با رقیب، جهت ضعیف کردن وی و جلب نظر دیگران هرگز

جایز نیست بلکه وی عقیده دارد که آگاهی بخشیدن به مردم و بالا بردن دانش سیاسی و اجتماعی آنان مهمترین روش در کسب آراء مردمی است (Al-Hasnawi, 2013) و اینکه «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ» (Qazvini, 1937) تا آنان بدانند که انتقاد و نقادی حکومت حق مسلم آنهاست و هیچ کسی نباید با آنان مستبدانه رفتار کند کما این که در مواضع مختلف نهج البلاغه تصریح می‌کند «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ» و قد جعلك الله حُرًّا (Husayni Shirazi, 1610)؛ لذا آموزش آزادی و آزادگی از اصول مسلم سیاست ورزی علوی است (Mohaghegh Damad, 2003) و چنانچه بدون توجه به این امور معارضه صورت گیرد راه به جایی نمی‌برد.

۴-۲-۲ پافشاری بر اصول و گفتگو در فروع

چنانچه بیان شد امام (ع) بر اساس نص حدیث غدیر و سایر امور مربوطه، خلافت را حق خود می‌دانست و تصدی آن توسط دیگران را روا نمی‌شمرد لذا بنا به قول مشهور، دست بیعت به خلفای سه گانه نداد زیرا عدول از این امر را تعدی به اصول مکتب می‌دانست (Al-Ya'qubi, 2010) و طبق نوشته‌های نویسندگان بر اثر تهدیدها و فشارهای طاقت فرسا پس از شش ماه بیعت کرد (Tabari, 2008).

۴-۲-۳ نهی از منکر

علیرغم موافق نبودن امام (ع) با حکام وی تلاش می‌کرد در هر موضعی که لازم است آنان را از کار نادرست باز دارد. به عنوان مثال وقتی ابوبکر قصد حمله به روم را داشت به وی مشاوره‌های لازم را ارائه کرد (Al-Ya'qubi, 2010) و یا این که وقتی عمر قصد داشت جهت فتح دولت پارس رأساً همراه سپاه به طرف عراق حرکت کند امام وی را از این کار بازداشت و تأکید کرد که لازم است خلیفه در مرکز حاضر باشد و فرماندهی برای رهبری لشکر تعیین کند (Tabari, 2008).

ولی این مشاوره دادن‌ها باعث نمی‌گردد آنان را حق بدانند و همه اعمال ایشان را به عنوان اینکه صحابه مشمول به «بایهم اقتدیتم اهتدیتم» (Qazvini, 1937) توجیه کند بلکه در مواردی که اقتضا می‌کند

آنان را از خطا کردن باز می‌دارد (Dinawari, 1963) کما اینکه خود را محل قطب و محور آسیا می‌شمارد (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004) و میراث خود را تاراج شده اعلام می‌کند (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004) که نهی از منکر واضح است.

۲-۴-۴ مقاومت در برابر انحرافات

هر گاه مشاوره‌ها و نهی از منکر وی اثر نمی‌بخشید امام (ع) سعی می‌کرد در برابر دستورات نامناسب حکومت بایستد و با این کار مانع از روا شمردن امور ناروا توسط مردم گردد (Tayi, 1997) به عنوان نمونه وقتی خلیفه سوم دستور داد ابوذر به ریزه تبعید گردد و هیچ کس هم او را مشایعت نکند امام (ع) بدون توجه به این دستور حکومتی به دیدار ابوذر شتافت و وی را تا انتهای مدینه همراهی نمود (Al-Ya'qubi, 2010; Khwarizmi, 1990).

۲-۴-۵ مقاومت منفی

وقتی امام (ع) احساس کرد اقدامات و موضع‌گیری‌های وی قادر به تصحیح انحرافات حکومت نیست سعی کرد راه سکوت و مقاومت منفی پیش گیرد و از هر گونه همراهی و مشاوره به حکام خودداری کند. وی در نهج البلاغه در این باره چنین می‌گوید :
با آمیزش با ستمکاران و تعامل با آنان راهشان را هموار نکنید. از اندرز دادنشان پرهیز کنید و در مجالسشان حاضر نشوید چرا که باعث خشم پروردگار می‌شوید (Husayni Shirazi, 1610)؛ در این مرحله که مربوط به دوران خلیفه سوم است امام (ع) چون شرایط و اوضاع سیاسی را مناسب معارضه عملی نمی‌داند، به انکار قلبی اکتفا می‌نماید ولی خشم و نارضایتی‌های انباشته عمومی به شورش و نهایتاً به قتل خلیفه منجر می‌گردد. در حالی که اگر به نصایح و توصیه‌های حضرت (ع) توجه می‌کرد، کار بدانجا نمی‌کشید و متأسفانه خلیفه در برابر این همه اعتراضات نه تنها دست به اصلاحات نزد بلکه نسبت به منتقدین و ناصحان سختگیری نمود و آنان را حبس و شلاق و تبعید کرد در حالی که در بین آنان صحابی مهم و جلیل‌القدر نیز وجود داشتند (Al-Ya'qubi, 2010) در برابر این همه انحرافات امام علی

(ع) به جهت جلوگیری از ضعیف شدن دولت و نیز اختلاف در بین مردم سعی کرد تنها به نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر بپردازد (Sadr, 1973) و با ارائه راهکارهای درست به خلیفه و توصیه به اصلاح امور از شورش و انقلاب مدینه که آن را قریب الوقوع می‌دانست جلوگیری کند (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004; Sharif, 1975) ولی به هر دلیل این نصایح خیر خواهانه مؤثر واقع نشد و فتنه‌ای بزرگ در مدینه رخ داد و شورشیان با هجوم به خانه خلیفه او را کشتند.

۳- دوران خلافت و حکومت

با قتل خلیفه سوم در سال ۳۵ قمری (Al-Ya'qubi, 2010; Andalus, 2011) حکومت اسلامی وارد مرحله جدیدی از خلافت می‌گردد و طی آن شخصی که در طول دوران حاکمیت خلفای سه گانه خود را احق از دیگران در تصدی ریاست دولت می‌دانست و همواره مدعی بود که به ناحق از مسئولیتی که شایستگی آن را داشته کنار گذاشته شده است به حکومت می‌رسد. محمد حنفیه در این باره می‌گوید: وقتی عثمان کشته شد به همراه پدرم به دارالخلافه رفتم. اصحاب رسول الله که در آنجا حضور داشتند رو به مولا کرده و گفتند: اکنون این مرد کشته شده و مملکت بدون رهبر مانده و ضرورت دارد هر چه سریع تر به این کار مهم اقدام شود و ما اکنون هیچ کس را بهتر از تو سراغ نداریم که هم نزدیک ترین فرد به پیامبر اکرم (ص) است و هم از سوابق مهمی در برپایی اسلام برخوردار می‌باشد لذا نظر به خلافت تو داریم (Tabari, 2008). امام علی (ع) در پاسخ این درخواست‌ها فرمودند: چنین نگویید! من اگر مشاور شما باشم بهتر از آن است که امیرتان گردم. آن‌ها پاسخ دادند: نه! به خدا سوگند ما تا با تو بیعت نکنیم دست بردار نیستیم (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004; Jafari, 1942; Tabari, 2008) امام علی (ع) گرچه خود را مشتاق این امر نمی‌داند ولی به علل مختلف سیاسی و اجتماعی بر خود وظیفه دید که به درخواست جامعه پاسخ مثبت دهد و زمام اداره جامعه مسلمانان را به عهده گیرد. به گونه‌ای که در نصوص تاریخی ذکر شده نخبگان

صاحب رأی آن روز مدینه همگی به زمامداری وی رأی دادند و تنها سه نفر یعنی مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه از بیعت سر باز زدند (Al-Mas'udi, 2009; Al-Ya'qubi, 2010) و عده‌ای فقط به سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر اشاره کرده‌اند (Tabari, 2008) بدین ترتیب امام (ع) با افرادی که علناً با سر باز زدن از بیعت با او موضع مخالفت در پیش می‌گیرند و البته این افراد از سرشناسان و رجال مهم پایتخت هم محسوب می‌شوند. در ظاهر کار سیاست ورزی ایجاب می‌کند حضرت با این نوع افراد که سوابق خوبی نیز با امام ندارند محتاطانه و پیش گیرانه برخورد کند تا از جانب آن‌ها آسیبی به حکومت وی نرسد ولی از آنجایی که مواضع امام (ع) عدالت ورزانه است بر خلاف خلفای پیشین که با معارضان خود به شدت برخورد می‌کردند (Andalusi, 2011) رفتار محترمی پیش می‌گیرد.

۳-۱ برخورد با معارضان مهم حکومت

۳-۱-۱ هنگامی که امام (ع) به عنوان زمامدار دولت اسلامی به دارالخلافة می‌رود عبدالله بن عمر به دیدار وی می‌شتابد و صراحتاً می‌گوید: من علاقه‌ای به شما ندارم و بیعتی نیز با تو نکرده‌ام و پشت سرت نیز نماز نخواهم گزارد امام (ع) در پاسخ این معارض مهم خود می‌فرماید: این مطالب مربوط به خودت است و من هرگز حقوق و مزایای تو را از بیت المال قطع نخواهم کرد و بدین ترتیب عبدالله به خانه اش بازگشت و امام هم تا پایان عمرش متعرض او نشد (Sharif, 1975) و همین رویه مسالمت آمیز را با افرادی چون سعد بن ابی وقاص، مغیره بن شعبه و محمد بن مسلمه انصاری و مانند اینها در پیش گرفت (Tayi, 1997).

۳-۱-۲ دو تن از معارضان مهم مدینه طلحه و زبیرند که در ایام خلفای قبلی جزء معارضان خلفا و دوستان امام (ع) محسوب می‌شوند ولی با روی کار آمدن دولت علوی و برآورده نشدن خواسته هایشان موضعی معارض در پیش می‌گیرند و به فکر مبارزه مسلحانه می‌افتند. به امام اطلاع داده می‌شود که آن دو به قصد انجام عمره عزم خروج از مدینه را دارند و امام در پاسخ فرمود: سوگند به خدا که اینان هرگز

قصد عمره ندارند بلکه برای توطئه چینی و مبارزه خود را آماده می‌کنند (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004) اما در عین حال هیچ گونه محدودیتی مثل ممنوع الخروجی یا حصر آنان و مراقبت ویژه را قائل نشد، در حالی که در زمان گذشته برخورد حکومت با مخالفان شدید بوده و معمولاً به تبعید آنان به نقاط دور از مدینه می‌انجامید (Tabari, 2008).

۳-۱-۳ از جمله مخالفانی که در دولت علوی بروز کردند خوارج اند که در اثر پیشامدهای جنگ نهروان و برداشت‌های غلط از رفتار امام (ع) به موضع مخالفت و پیمان شکنی افتادند.

خوارج که آن‌ها را مارقین می‌نامند (Tabari, 2008) مهم ترین معارضانی هستند که منشأ حرکات انحرافی فکری در جهان اسلام نیز شدند و علت تسمیه آنان به خوارج نیز آن است که در بجهو حة جنگ صفین و رخداد حکمیت از لشکر امام علی (ع) جدا شده و با شعار «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ - یوسف / ۴۰ - انعام / ۵۷» حزبی جدید تشکیل دادند (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004) و حتی حضرت علی (ع) را تکفیر نیز نمودند (Sharif, 1975) ولی در عین حالی که از امام مسلمین ترمذ نمودند و رویه غالب در این موارد جنگ و قتال است اما امام (ع) آن‌ها را به رها کردن این موضع و الحاق به لشکرش می‌خواند (Tabari, 2008) و علی رغم این که آنان به این توصیه خیرخواهانه امام وقعی نمی‌نهند و بر تکفیر نیز اصرار می‌ورزند، حضرت نامه‌ای به آنان نوشته و از فساد در زمین نهی می‌کند (Baladhuri, 1984).

اما اینان که روحیه‌ای سرکش و در عین حال جاهلانه داشتند دست به کشتار تعدادی از یاران امام از جمله عبدالله بن خباب و همسرش و زنان دیگر زدند و چون حضرت علی (ع) مجدداً نماینده دیگری را جهت گفتگو و نهی از منکرهایشان اعزام کرد او را نیز کشتند (Tabari, 2008) و در این هنگام است که امام (ع) برای جلوگیری از اقدامات سبعانه و جنایات این گروه اقدام به نبرد با آنان در منطقه نهروان می‌کند.

۳-۲ فعالیت‌های معارضان

الف. مخالفت شفاهی و نقد و انتقاد

ب. مخالفت مسلحانه و رو آوردن به جنگ و ترور

به تبع این مراحل، برخورد امام (ع) نیز با ایشان متفاوت است و لذا تا زمانی که دست به شمشیر نبرده و مبارزه مسلحانه را آغاز نکرده اند رفتاری مسالمت آمیز و نصیحت گرانه دارد. به عنوان مثال در یکی از موارد مهم وقتی امام (ع) در حال سخنرانی برای سپاه بود یکی از خوارج برخاست و با صدای بلند ضمن تخطئه اقدامات حضرت، او را مشرک و خُسران زده خواند ولی امام (ع) در برابر این گستاخی تنها به تلاوت آیه شریفه «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَحْفِكُ الَّذِينَ لَا يُوَفُّونَ» (روم / ۶۰) پرداخت و اجازه نداد هیچ کس متعرض وی شود (Al-Ya'qubi, 2010).

در وقتی دیگر یکی از خوارج در بین سخنرانی امام (ع) که به تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی روز پرداخته بود برخاست و گفت: خدا این کافر را بکشد که چقدر در دین وارد است. در این هنگام عده‌ای از مردم که از رفتار این مرد به خشم آمده بودند قصد قتل وی را کردند اما امام (ع) با آرامش فراوان آنان را از این کار نایجا بازداشت و فرمود: آرام باشید که اگر حرفش درست باشد نباید مجازات شود و اگر هم مطلبی نادرست بر زبان رانده که از او درگذریم (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004).

در موضعی دیگر وقتی برج بن مسهر طائی از رجال مهم خوارج در مقام مخالفت با امام و نفی روش‌های حکومتی او در بین جمع فریاد «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» سر داد و بدین وسیله می‌خواست امام را متوجه خود سازد حضرت بدون هیچ گونه خشونت و درگیری با او فرمود: ساکت باش! خدا از این تفکر و کار تو بی زار است. سوگند به خدا که با این حرف‌ها و شیوه‌ها تنها جامعه را به بی راهه می‌کشانی (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004) و تمام اقدام امام (ع) در برابر معارض قدرتمندی که علناً مردم را به مقابله با حکومت می‌خواند در همین جملات خلاصه می‌شود.

۳-۲-۱ رفتار با شورشیان مسلح (مارقین)

با گذشت زمان فرقه خوارج از مخالفت شفاهی و تذکرات تبلیغی به مرحله مقاومت مسلحانه در برابر حکومت رسیدند و در پی آن جنگ طاقت فرسای نهروان را بر امام (ع) تحمیل کردند.

مطابق نصوص تاریخی اعلام جنگ مسلحانه نیز از طرف خوارج است و امام هیچ گاه ابتدا به ساکن به سرکوب آنان اقدام ننمود (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004) و در عین حالی که عقلاً و شرعاً حق داشت بلافاصله نفراشان را مورد حمله قرار دهد ابتدا به نصیحت و دعوت آنان به پیوستن به سپاه امام (ع) و دست برداشتن از معارضه مسلحانه اقدام کرد (Tabari, 2008) بدیهی است این فرقه متعصب دعوت امام را رد کرده و بر مواضع قهر آمیز خود تأکید می‌کنند. مجدداً امام نامه‌ای برایشان نوشته و طی آن اعلام می‌دارد که اگر از این کار خود دست بردارید مطمئن باشید هیچ گونه مجازات و تنبیهی در پی نخواهد بود (Baladhuri, 1984) ولی اینان با پافشاری بر مواضع جاهلانه خود نه تنها پاسخ مناسبی ندادند بلکه دست به کشتن مردم عادی و ایجاد رعب و وحشت در جامعه زدند لذا حضرت (ع) چاره‌ای جز مقابله با آنان و خاموش کردن فتنه آنان نداشت (Tabari, 2008).

۳-۲-۲ رفتار با اولین معارضان (ناکثین)

چنانچه قبلاً هم بیان شد دو تن از معارضان مهم دولت امام (ع) طلحه و زبیر هستند که به علل مختلف سیاسی بعد از بیعت و همراه با وی راه مخالفت با حضرت را در پیش گرفتند و این معارضه در سال ۳۶ قمری منجر به درگیری مسلحانه با طرفداران زبیر که فرماندهی آنان را نیز بر عهده داشت در منطقه بصره گردید. در این جنگ سه شخصیت مهم صدر اسلام یعنی طلحه، زبیر و عایشه همسر پیامبر اکرم (ص) در طرف مقابل امام قرار داشته ولی به هر حال این جنگ یک روزه با تفوق کامل سپاه امام به پایان رسید و طلحه و زبیر کشته شدند اما امام (ع) دستور داد همسر پیامبر (ص) را با احترام کامل و بدون هیچ گونه مواخذه‌ای تحت الحفظ و با رعایت جهات شرعی به مدینه باز گردانند (Al-Mas'udi, 2009; Dinawari, 1963).

۳-۲-۳ معاویه معارض مهم دولت امام (ع)

دومین جنگی که امام (ع) در آن درگیر شد نبردی است که با لشکریان معاویه والی شام در منطقه صفین و در سال ۳۷ قمری نموده. چنانچه گفتیم امام (ع) سعی کرد جهت اصلاح امور حکومت کسانی را که شایستگی کافی در امر اداره کشور ندارند عزل کند و به جای آنان افراد صالح و کارداران بگمارد. از جمله کسانی که امام (ع) با تصدی وی بر شام مخالف بود معاویه بن ابی سفیان است چرا که در نظر امام وی هم اخلاقاً صلاحیت استانداری شام را نداشته و هم اینکه در امر حکومت داری از دایره عدل و شریعت خارج شده و به اشرافیت گرایش پیدا کرده (Al-Mas'udi, 2009; Ya'qubi, 2010) به هر حال معاویه در برابر عزل خود مقاومت کرده و نامه‌های متعددی بین او و حضرت (ع) ردّ و بدل می‌گردد ولی نهایتاً چون از فرمان امام (ع) تمرد می‌کند حضرت دستور اعزام سپاه به جانب شام را صادر می‌کند و خود نیز شخصاً فرماندهی قشون را بر عهده می‌گیرد (Dinawari, 1963) این جنگ با تفوق کامل سپاه امام به پیش می‌رفت که ماجرای قران بر نیزه کردن و ماجرای حکمیت رخ داد (Dinawari, 1963) و کوشش‌های حضرت (ع) به نتیجه نرسید اما در این جنگ طاقت فرسا که حدود صد روز به طول انجامید شاهد رخ دادی دیگر از امام علیه دشمن مسلح خود هستیم. معاویه که قبل از امام (ع) به منطقه‌ای پر آب که رود فرات از آن می‌گذشت رسیده بود تصمیم گرفت جهت شکست سپاه امام از تاکتیک ممنوعیت دسترسی به آب استفاده کند و چون آن منطقه بسیار گرم است تشنگی سربازان و حیوانات آنان به متلاشی شدن شان منجر شد لذا دستور داد حدود چهل هزار سرباز اطراف رودخانه را محاصره کنند (Al-Mas'udi, 2009; Qazvini, 1937) و به همه سران سپاه خود نیز اعلام کرد همه لشکریان علی از تشنگی جان خواهند داد و ما بدون ذره‌ای تلفات پیروز خواهیم شد (طبری، ۲۰۰۸، ۴۸/۵) این عمل معاویه به حدی دور از مقررات جنگی بود که عمرو عاص مشاور مهم وی نیز بدان اعتراض کرد (Al-Mas'udi, 2009).

وقتی سپاه امام با چنین روش خلاف شرع و اخلاق روبرو شد با شجاعت فراوان وارد نبرد با سربازان محافظ فرات گردید و آنان را از منطقه دور کرد و خود بر رودخانه مسلط گردید ولی امام (ع) در برابر پیشنهاد مقابله به مثل که از طرف عده‌ای از سربازان سپاهش اعلام شد صراحتاً آن را امر خلاف سنت پیامبر اکرم (ص) و اخلاق جنگی خواند و اجازه داد سربازان سپاه دشمن نیز از آب استفاده کنند (Al-Mas'udi, 2009; Ibn Athir, 1965; Tabari, 2008) و بدین ترتیب رویه‌ای دیگر از رفتارهای مبتنی بر قانون و سنت رسول الله (ص) را ارائه داد تا در آیندگان نیز الگو و ملاک عمل قرار گیرد.

۳-۲-۴ تأسیس احکام سیاسی - فقهی

از دیدگاه فقهی همه سه گروهی که با امام (ع) به معارضه مسلحانه پرداختند (قاسطین، ناکثین، مارقین) در حیطه بغات قرار می‌گیرند (Ibn Abidin, 1984; Tusi, 1981) که به معنی کسی است که بر امام معصوم خروج کند (Amili, 1948) و نیز به معنی کسانی است که بر امام عادل شورش کرده و وارد نبرد با او شده اند (Ramli, 1984).

امام در نبردهایی که با بغات انجام داد علاوه بر امور نظامی مبادرت به تأسیس قواعدی فقهی نمودند که عبارت است از:

- ۱- مشروعیت و جواز نبرد با باغیان که شیخ طوسی نیز بر این مبنا تأکید کرده است (Tusi, 1981).
- ۲- وجود نبرد با آنان تا تسلیم شده یا منکوب شوند (Ayashi, 1951).
- ۳- نرمش و مدارا با بغات در حد کفر است (نوری، ۱۴۰۸، ۱۱ / ۶۵) که البته منظور از کفر در این موضع، کفر اعتقادی نیست بلکه کفر به احکام فقهی مسلم و نعم الهی است (Nuri, 1987).
- ۴- ابتدا به جنگ جایز نیست مگر اینکه آنان را دعوت به اطاعت و صلح نمود و اگر زیر بار نرفتند و بر نبرد اصرار

خلفای سه گانه مواضع مختلفی را در پیش می‌گیرد که همگی ناشی از اعتقاد وی به حقانیت خود در امر جانشینی رسول خداست ولی در عین حال به علت حساس بودن اوضاع جامعه در این معارضه هرگز به مخالفت‌هایی از نوع مقاومت عملی یا مسلحانه دست نمی‌زند بلکه تمام تلاش خود را در آگاهی بخشیدن به مردم در درک درست آموزه‌های قرانی و سنت رسول الله (ص) و بر ملا کردن انحرافات ایجاد شده در بین امت می‌پردازد و در این راستا از امر به معروف و نهی از منکر مدد می‌گیرد و حتی در عین مخالفت با حکام از دادن مشاوره به آن‌ها نیز دریغ نمی‌ورزد زیرا اصل اساسی برای وی حفظ دولت اسلامی و جلوگیری از فروپاشی آن است لذا وی حکومت منحرف را بهتر از آنارشیزم و یا سلطه اجانب می‌داند. در مرحله جدید که با قتل عثمان به دست شورشیان ناراضی و سپس بیعت با وی آغاز می‌شود حضرت تلاش دارد ضمن اجرای عدالت که آن را متبلور در تعالیم قران و سنت رسول خدا (ص) می‌داند مکانتی امن و مسالمت آمیز برای مخالفان خود فراهم کند تا آنان با آرامش خاطر به بیان مواضع و نقدهای خود بپردازند و همانند دوران پیشین بیم از مجازات و تبعید نداشته باشند چرا که یکی از راه‌های جلوگیری از انحراف حکام از تعالیم رسول الله (ص) بیان آزاد معارضان می‌باشد لذا تا زمانی که معارضان حکومت دست به اسلحه نبرده و امنیت جامعه را به خطر نینداخته با آنان برخورد قهر آمیز ندارد و تنها به نصیحت و مذاکره اکتفا می‌نماید و حتی در کشاکش صف کشی‌های مسلحانه نیز آغازگر نبرد نیست و تا آخرین مراحل ممکن برای اصلاح معارضه از حالت قهر آمیز و تبدیل آن به گفتگوی مسالمت آمیز می‌کوشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The political conduct of the Commander of the Faithful, Ali (AS), presents a significant model for

کردند. مقابله جایز است تا به تسلیم حق در آیند (Amili, 1948).

۵- اگر در هنگام نبرد فرار کردند نباید فراری‌ها را دنبال کرد و زخمی‌ها را از بین برد مگر اینکه بیم تجدید قوا و لشکر سازی دوباره برود (Jazzi, 1978; Saghrchi, 1980).

۶- اگر بغات دستگیر شدند حاکم نباید آنان را اعدام کرده یا حدّ محاربه بر آنان اجرا کند بلکه تعزیر شده و در زندان می‌مانند تا توبه نمایند (Jazzi, 1978).

۷- اموالشان مصادره نشده و به اولاد و خانواده شان کاری نخواهند داشت و اگر مصلحت ایجاد کرد اموالشان ضبط شده و پس از توبه به آنان بر می‌گردد (Saghrchi, 1980).

۸- غسل و تکفین و نماز بر بغات لازم است ولی در مورد خوارج اختلاف نظر وجود دارد (خازم، ۵۲).

که فقهای شیعه و سنی احکام مزبور را از روش‌های امیر مؤمنان علی (ع) در نبردهای سه گانه شان اتخاذ نموده اند.

نتیجه‌گیری

زندگی سیاسی امیرالمؤمنین علی (ع) را می‌توان به سه بخش مجزا تقسیم کرد:

اول: دوران همراهی با رسول الله (ص) و مجاهدت در راه اهداف آن حضرت

دوم: دوران پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و معارضه و سکوت با خلفای سه گانه

سوم: ایام حکمرانی و مدیریت جامعه اسلامی تا شهادت آنچه که موضوع بحث مقاله را تشکیل می‌دهد دوران دوم و سوم است. حضرت در دوران حکومت

understanding ethical governance and opposition management within an Islamic framework. The governance of Ali (AS) is marked by strict

adherence to principles of justice, human dignity, and the moral teachings of Islam. His approach to dealing with political opponents, both during his time in opposition and while in power, reflects a commitment to ethical governance, in stark contrast to the pragmatic and often coercive measures employed by many rulers of his time. The early period of Islamic governance saw various figures rise as political opponents to the ruling authorities, and Ali (AS) himself played a dual role in these power structures. He experienced both political opposition against the ruling caliphs before his own rule and governance as the fourth caliph, where he faced significant opposition. His responses to these challenges provide a framework for evaluating the legitimacy of political resistance and governance within an Islamic context (Tabari, 2008). During the period when he was not in power, Ali (AS) maintained his opposition through intellectual critique and non-violent resistance, avoiding armed conflict despite his strong claims to leadership based on divine legitimacy. His approach emphasized adherence to ethical conduct, even when political expediency might have dictated otherwise. This is particularly evident in his refusal to use divisive or underhanded methods to gain power, demonstrating his belief that leadership should be based on justice and moral authority rather than coercion (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004). The political opposition Ali (AS) faced while in power was extensive, with factions such as the Khawarij, the supporters of Mu'awiya, and the group led by Aisha, Talha, and Zubair. His responses to these groups varied depending on their approach—those who engaged in open dialogue and criticism were met with intellectual and political engagement, whereas those who took up arms were confronted with military action. However, even in conflict, Ali (AS) maintained principles of justice, ensuring fair treatment of prisoners and prohibiting the use of excessive force. His governance was deeply rooted in the principles of consultation (Shura) and justice, reflecting an Islamic model of political ethics that

prioritized the welfare of the people over personal or dynastic ambitions (Sharif, 1975).

Ali's approach to dealing with his political adversaries during his rule can be understood through multiple dimensions, including his interactions with the first three caliphs and his responses to armed opposition groups. Despite being deprived of his rightful position after the Prophet Muhammad's (PBUH) passing, he did not resort to rebellion but rather engaged in intellectual resistance, arguing for his legitimacy while also contributing to the administration when necessary to prevent greater discord within the Muslim community (Tabari, 2008). His political patience was evident during the rule of Abu Bakr, Umar, and Uthman, where he voiced opposition to policies he found unjust while avoiding actions that could lead to civil war. During the reign of Uthman, however, opposition against the caliph grew significantly, culminating in his assassination. Ali (AS) initially hesitated to accept leadership, emphasizing that leadership should not be sought but rather entrusted by the people. Upon assuming power, his first acts included dismantling the system of nepotism and corruption that had taken root during Uthman's rule, replacing governors and seeking to restore the original justice-based governance of early Islam (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004). This reformist approach, however, met with significant resistance from those who had benefited from the previous regime, particularly Mu'awiya in Syria. The resulting political turmoil led to the battles of Jamal and Siffin, where Ali (AS) was forced to engage militarily against opposition forces that sought to undermine his rule.

The opposition of Mu'awiya to the caliphate of Ali (AS) was one of the most defining conflicts of early Islamic history, reflecting a deeper struggle between a justice-oriented governance model and a power-based, pragmatic approach to politics. Mu'awiya, leveraging his position as governor of Syria, refused to acknowledge Ali's authority and waged a prolonged campaign against him. The conflict reached its peak in the Battle of Siffin, where Ali's forces were on the verge of victory

before Mu'awiya's infamous tactic of raising pages of the Quran on spears led to arbitration, which ultimately weakened Ali's position (Tabari, 2008). The arbitration, manipulated by Mu'awiya's representative Amr ibn al-As, created divisions within Ali's ranks, leading to the emergence of the Khawarij, who opposed both Mu'awiya and Ali. Despite their extremist stance, Ali (AS) initially sought to engage them in dialogue rather than immediately resorting to force. He sent representatives to debate with them, and many were convinced to abandon their rebellion. However, when a faction of the Khawarij turned to violence, attacking civilians and causing unrest, Ali (AS) was forced to confront them militarily at the Battle of Nahrawan (Baladhuri, 1984). Even after their defeat, he instructed his forces to treat the fallen with dignity, refusing to pursue those who fled or harm their families. This principled approach to warfare contrasted starkly with the practices of his adversaries, who used political assassinations and propaganda to consolidate power.

The ethical foundation of Ali's governance extended beyond his dealings with opposition forces; it was embedded in his administrative policies and judicial decisions. He emphasized meritocracy, appointing officials based on competence rather than tribal affiliations. This policy, however, alienated many elites who had benefited from the nepotistic practices of previous administrations. His commitment to economic justice was evident in his redistribution policies, which sought to reduce the concentration of wealth among a few powerful families. Unlike the Umayyads, who amassed wealth and land, Ali (AS) ensured that public resources were distributed equitably, even at the cost of political support (Al-Ya'qubi, 2010). His legal judgments were also marked by fairness, with a strong emphasis on due process and adherence to Islamic principles. He rejected favoritism in legal matters, once ruling against his own brother in a financial dispute, reinforcing his belief that justice should be blind to personal relationships (Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili, 2004). His governance also extended to

fostering religious tolerance, ensuring that non-Muslim communities under Islamic rule were treated with fairness and provided with protections under Islamic law. This aspect of his rule was particularly significant in an era where sectarian conflicts were beginning to emerge, demonstrating his vision of a just and inclusive Islamic society.

In conclusion, the political conduct of Ali (AS) provides a comprehensive model for ethical governance, emphasizing justice, transparency, and moral integrity. His approach to opposition, both in his pre-caliphate years and during his rule, was characterized by adherence to Islamic ethical principles rather than pragmatic political maneuvering. Unlike many rulers who viewed opposition as a threat to be eradicated, Ali (AS) distinguished between those who opposed him through discourse and those who resorted to violence, responding accordingly. His governance was rooted in the idea that leadership should serve the people, not control them, and his policies reflected this belief. His emphasis on justice, even when it led to personal and political hardship, set a standard for Islamic leadership that remains relevant to this day. The conflicts he faced illustrate the challenges of implementing ethical governance in a politically turbulent environment, yet his unwavering commitment to his principles ensures that his legacy continues to inspire discussions on political ethics and leadership in Islam. His ability to balance opposition management with justice-oriented governance underscores the enduring relevance of his political philosophy in contemporary discussions on leadership and governance.

References

- Abu 'Ajwah, H. A. (1999). *Al-Mu'aradah al-Siyasiyah wa Dhuwabituha*.
- Al-Hasnawi, K. R. (2013). *Al-Imam 'Ali wa Afaq al-Mu'aradah*.
- Al-Kiyali, A. W. (1990). *Al-Mawsu'ah al-Siyasiyah*.
- Al-Manawi, A. (2001). *Jumhuriyat Aflatan*.
- Al-Mas'udi, A. H. A. (2009). *Muruj al-Dhahab wa Ma'adin al-Jawhar*.
- Al-Ya'qubi, A. b. A. Y. (2010). *Tarikh al-Ya'qubi*.

- Amili, M. b. H. (1948). *Al-Lum'ah al-Dimashqiyah*.
- Andalusi, A. b. M. A. (2011). *Al-'Iqd al-Farid*.
- Aryanpur Kashani, A. (1936). *Farhang-e Farsi-ye Ingilisi*.
- Ayashi, M. b. M. (1951). *Tafsir al-Ayashi*.
- Baladhuri, A. b. Y. (1984). *Ansab al-Ashraf*.
- Baydun, L. (1996). *Tasnif Nahj al-Balaghah*.
- Dehkhoda, A. A. (1942). *Loghatnameh*.
- Dhamiri, U. J. (1984). *Al-Nazariyah al-Siyasiyah al-Islamiyah*.
- Dinawari, A. M. b. Q. (1963). *Al-Imamah wa al-Siyasah*.
- Fadlallah, M. H. (1999). *Sharh Khutbah al-Zahra'*.
- Farahidi, K. b. A. (1980). *Kitab al-'Ayn*.
- Fayyumi, A. b. M. (1991). *Al-Misbah al-Munir*.
- Husayn, T. (1978). *Al-Fitnah al-Kubra*.
- Husayni Shirazi, S. M. (1610). *Nahj al-Balaghah*.
- Ibn Abi al-Hadid Mu'tazili. (2004). *Sharh Nahj al-Balaghah*.
- Ibn Abidin, M. A. (1984). *Hashiyat Ibn Abidin*.
- Ibn Athir, A. (1965). *Al-Kamil fi al-Tarikh*.
- Ibn Faris, A. (1978). *Mu'jam Maqayis al-Lughah*.
- Jafari, M. T. (1942). *Tarjumah va Sharh-e Nahj al-Balaghah*.
- Jazzi, M. H. (1978). *Al-Qawanin al-Fiqhiyah*.
- Khwarizmi, M. b. A. (1990). *Al-Manaqib*.
- Makarim Shirazi, N. (1954). *Al-Qawa'id al-Fiqhiyah*.
- Modir Shanachi, K. (1996). *Al-Hukm min Kalam al-Imam*.
- Mohaghegh Damad, S. M. (2003). Huquq al-Insan wa Ashkalat al-Nazariyah. *Journal of Al-Manhaj*, 31.
- Nuri, H. (1987). *Mustadrak al-Wasa'il*.
- Qazvini, M. S. (1937). *Hikmat-e Islam*.
- Ramli, S. (1984). *Nihayat al-Muhtaj*.
- Sadr, S. M. B. (1973). *Al-Madrasah al-Islamiyah*.
- Saghrchi, A. (1980). *Al-Fiqh al-Hanafi wa Adillatuhu*.
- Sharif, R. (1975). *Nahj al-Balaghah*.
- Suyuti, J. (1980). *Tarikh al-Khulafa'*.
- Tabari, A. J. M. b. J. (2008). *Tarikh al-Tabari*.
- Tawfiq, A. M. (1989). *Al-Mu'aradah*.
- Tayi, M. (1997). *Al-Imam 'Ali wa Mushkilat Nizam al-Hukm*.
- Tusi, M. b. H. (1981). *Tahdhib al-Ahkam*.